لولوی جمهوری اسلامی
در خدمت اسرائیل و امریکا و یا تقابل با آنها؟

این سخن که القاعده و طالبان محصول دوران جنگ سرد و مقابله با حضور ارتش اتحاد شوروی در افغانستان و تقابل با حکومت دمکراتیک در این کشورند، قطعا سخن تازه‌ای نیست. تعبیر و تشبیه های گوناگونی پیرامون استفاده از اسلام در این دوران و این تقابل در مطبوعات منتشر شده و تئوریسین های بهره گیرنده از اسلام در جنگ داخلی افغانستان، پس از درهم پاشی اتحاد شوروی و آغاز فصلی تازه در افغانستان اعتراف هائی تاریخی در این ارتباط کرده اند. از جمله ابداع اصطلاح پر معنای "کمربند سبز".
توصیه به مرور تاریخ و بررسی نقش اخوان المسلمین در جریان تقابل با سوسیالیسم ملی و رشد ناسیونالیسم در کشورهای عرب خاورمیانه- در برابر دولت های وابسته منطقه و آمریکا و اسرائیل- و نگاهی دوباره به نقش استعمار کهنه کار انگلستان در بنیانگذاری این سازمان اسلامی نیز زمانی اعتبار دوباره می یابد که بخواهیم از القاعده نقب بزنیم به گذشته ها و سابقه ها. یعنی به اخوان المسلمین بپردازیم تا به یاد آوریم تجربه ای را که با بهره گیری از آن گروه های اسلامی را از سراسر جهان در پاکستان جمع کردند تا علیه دولت دمکراتیک افغانستان و ارتش اتحاد شوروی در این کشور دست به عملیات تروریستی بزنند.
بنابراین، سخن از تاریخ و گذشته نیست، بلکه از امروز و خطری سخن است که اندیشه ها و سیاست های آلوده به تفکرات آن دو سازمان در حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی می تواند به بار آورد. سیاستی که در سرانجام خود می تواند در خدمت اهداف استراتژیک آمریکا و اسرائیل چنان ادامه یابد که علاوه بر این خدمت، فاجعه ای جبران ناپذیر را نیز برای ایران به همراه آورد و نقطه قطعی و پایانی را بر انقلاب ۵۷ بگذارد.
ما، بارها در سرمقاله های دو سال اخیر راه توده نوشته ایم و باز تکرار می کنیم که دولت و حاکمیت کنونی متکی به یک سیاست خارجی، در خدمت اهداف نظامی بر سر کار آمده و مسائل مربوط به انرژی اتمی و کشاکش هائی که پیرامون آن جریان دارد نیز در خدمت همین سیاست پیش برده می شود.
این که حاکمیت کنونی با چه حسن نیت و یا سوء نیتی این سیاست را به مردم ایران تحمیل کرده بحثی است که می توان و باید بموقع خود بدان پرداخت و حتی نشانه های هول انگیز نفوذ راهبردی در آن را نیز مثال زد. اما در این نوشته بحث نه از سوء نیت و یا حسن نیت، بلکه از نتایج سیاستی است که ما آن را سیاست جنگی- اتمی نام نهاده ایم و با هر انگیزه و هدفی که تئوریزه شده باشد، در نهایت خود، همانطور که اشاره کردیم نه تنها به اهداف امریکا و اسرائیل در منطقه خدمت می کند، بلکه می تواند به یک فاجعه علیه تمامیت ارضی ایران و یا نابودی بخشی از ایران بیانجامد.
ما در سرمقاله های دو سال اخیر راه توده نوشته و باز هم تاکید می کنیم:
برخلاف آن تبلیغی که حاکمیت پیرامون دستاوردهای تهاجمی – نظامی حزب الله لبنان و فلسطین می کند و برخلاف آن دست بالائی که می گوید در عراق و تا حدودی در افغانستان دارد و اسرائیل و امریکا را مرعوب خود کرده، نتایج سیاست جنگی – اتمی حاکم تا اینجا عملا به سود اسرائیل و امریکا تمام شده است. از یکسو حضور نظامی امریکا در منطقه و خلیج فارس را تثبیت کرده و از سوی دیگر و برای نخستین بار دست اعراب و اسرائیل را بعنوان دو متحد- در برابر خطر ایران- در دست هم قرار داده است. دور از واقعیت نیست که بخشی از تبلیغاتی که بی وقفه درباره قدرت نظامی- اتمی ایران می شود و با کمال تعجب و تاسف حاکمیت نیز خود بدان دامن می زند در خدمت همین دو هدف ارزیابی شود. یعنی "لولو"ئی از جمهوری اسلامی ساختن برای رسیدن به آن دو هدف مورد اشاره در بالا و

سرانجام نیز توجیه جهانی ضربه ای نظامی و ویرانگر به ایران و حداقل امکانات و تاسیسات نظامی و اتمی آن.
مخالفتی که از ابتدای روی کار آمدن احمدی نژاد و دولت نیمه نظامی- نیمه امنیتی آن بر ضرورت آن تاکید داشته ایم، مخالفتی است برپایه غیر ملی دانستن سیاست حاکم و به همین دلیل بحث ما و مخالفت ما در زمینه سیاسی، مخالفت با این سیاست است و در عرصه اقتصادی، مخالفت با دست به دست شدن حاکمیت سرمایه داری تجاری از دست سرمایه داری تجاری سنتی به دست سرمایه داری تجاری- نظامی. نه آن سیاست سیاستی است ملی و نه این تحول، تحولی است ملی و مترقی. اتفاقا، رویدادهای کشور – چه در عرصه مقاومت هائی که طبقات و اقشار اجتماعی علیرغم همه سرکوب ها و تنگناها از خود بروز می دهند- و چه در عرصه رقابت ها و تضادهای درون حکومتی از سوی دیگر و در کنار سیاست بحران زا و خطرناک نظامی- اتمی نشان می دهند که تحول در ایران اجتناب ناپذیر است و سیاست حاکم نیز با این تحول به بایگانی تاریخ خواهد پیوست. این تحول، جز با تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت ممکن نخواهد شد و بازی هائی نظیر مبارزه با فساد اقتصادی و گریبان گیری از این دانه درشت و یا آن دانه ریز، مسکن هائی است که از تاریخ مصرف تاثیر گذاری آن سال ها گذشته است و در واقع خود این اقدامات و جنجال های تبلیغاتی حکایت از عمق بحران و دست و پا زدن های حاکمیت برای فرار از بحران و دور زدن چنین تغییر و تحول اجتناب ناپذیری دارد.
سیاست جنگی حاکم نه تنها محکوم به شکست است، بلکه نشانه های بسیار جدی شکست آن از همان نخستین ماه های پس از روی کار آوردن احمدی نژاد به چشم می خورد و ما در هفته ها و ماه های آینده – تا دو انتخابات پیش روی مجلس و ریاست جمهوری- شاهد نشانه های جدی تر شکست این سیاست و ضرورت تغییر و دگرگونی آن خواهیم بود. این تغییر و دگرگونی را باید با تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت پیوند زد، حتی اگر در حد جابجائی سرمایه داری تولیدی به جای سرمایه داری تجاری- نظامی باشد. به همین دلیل و با این نگرش است که "جبهه صلح" برای رفتن به سوی دو انتخابات مورد اشاره در بالا می تواند و باید وسیع ترین ابعاد ممکن را به خود بگیرد. حتی از میان اقشاری از حاکمیتی که نظامی ها به هر روی و با گرایش های متفاوت در آن حضور دارند. اقشاری که همگی نه تنها نگاهی یکسان به رویدادهای کشور ندارند؛ بلکه نشانه های اختلاف دیدگاه ها و تاثیر وابستگی ها و گرایش های متفاوت طبقاتی آنها نیز بر فراز تظاهرات ولایت پذیری و اسلام پناهی آنها خود را روز به روز بیشتر نشان می دهند.

راه توده ۱۳۷ ۲۵,۰۶,۲۰۰۷